

An Analysis of the Law of Attraction Based on the Theological-Philosophical Foundations of ‘Allāmah Miṣbāḥ Yazdī

✉ **Amīr Pajūhandah**  / PhD Candidate in Islamic Theology, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran Apn.m1372@gmail.com

Ḥasan Qarahbāghī / PhD Candidate in Islamic Theology, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran qarehbaghi@chmail.ir

Muḥammad Ja‘farī / Associate Professor, Department of Theology and Philosophy of Religion, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran jafari@iki.ac.ir

Received: 2025/10/20 - Accepted: 2026/01/13

Abstract

This article is written with the aim of critically analyzing the law of attraction based on the intellectual foundations of ‘Allāmah Miṣbāḥ Yazdī. The main research question is whether the fundamental teachings of the law of attraction, which are based on concepts such as mental frequency, cosmic energy, and the principle of “like attracts like,” are compatible with the philosophical and theological framework of ‘Allāmah. The research method is analytical-comparative. First, the definition and metaphysical structure of the law of attraction are explained, then it is compared with ‘Allāmah’s philosophical and theological principles such as the monotheism of acts (tawḥīd af‘ālī), God’s necessary existence (wājib al-wujūd), and the essential poverty (faqr) of the human being. The analyses show that the energy-based foundation of the law of attraction is incompatible with gradation of existence (tashkīk al-wujūd) and with the monotheism of acts, because it reduces God’s role and wise divine will to a mechanical mechanism of frequency reflection. Furthermore, the image of the human being in this teaching—based on a kind of self-divinization and absolute responsibility placed on the mind—conflicts with ‘Allāmah’s anthropology and his understanding of free will, moral responsibility, and the actual conditions of human life. The article concludes that the metaphysical foundations of the law of attraction are unacceptable from ‘Allāmah’s perspective.

Keywords: law of attraction, energy, frequency, universe (kā’ināt), Islamic foundations, ‘Allāmah Miṣbāḥ Yazdī.

نوع مقاله: پژوهشی

واکاوی قانون جذب بر اساس مبانی کلامی - فلسفی علامه مصباح یزدی *

Apn.m1372@gmail.com

qarehbaghi@chmail.ir

jafari@iki.ac.ir

✉ امیر پژوهنده  / دانش‌پژوه دکتری کلام اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران

حسن قره‌باغی / دانش‌پژوه دکتری کلام اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران

محمد جعفری / دانشیار گروه کلام و فلسفه دین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران

دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۸ - پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۲۳

چکیده

این مقاله با هدف تحلیل انتقادی قانون جذب بر اساس مبانی اندیشه‌ای علامه مصباح یزدی تدوین شده است. مسئله اصلی پژوهش این است که آیا آموزه‌های بنیادین قانون جذب، که بر مفاهیمی چون فرکانس ذهنی، انرژی کیهانی و اصل «همانند همانند را جذب می‌کند» استوار است، با چهارچوب فلسفی و کلامی علامه سازگارند یا نه. روش پژوهش تحلیلی - مقایسه‌ای است و در آن، ابتدا تعریف و ساختار متافیزیکی قانون جذب تبیین و سپس با اصول فلسفی و الهیاتی علامه همچون توحید افعالی، واجب‌الوجودی خداوند و فقر ذاتی انسان مقایسه می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد که مبنای انرژی‌محور قانون جذب با هستی‌شناسی تشکیکی و نیز با توحید افعالی ناسازگار است؛ زیرا نقش خداوند و اراده حکیمانه الهی را به سازوکار مکانیکی بازتاب فرکانس فرومی‌کاهد. همچنین تصویر انسان در این آموزه - که بر نوعی خودالوهیتی و مسئولیت‌گذاری مطلق بر ذهن استوار است - با انسان‌شناسی علامه و فهم او از اختیار، مسئولیت اخلاقی و شرایط واقعی زندگی انسانی تعارض دارد. مقاله در نتیجه تأکید می‌کند که بنیان‌های متافیزیکی قانون جذب از منظر علامه قابل پذیرش نیستند.

کلیدواژه‌ها: قانون جذب، انرژی، فرکانس، کائنات، مبانی اسلامی، علامه مصباح یزدی.

مقدمه

در چند دهه اخیر، قانون جذب و آموزه‌های مربوط به آن به عنوان یکی از بارزترین نمودهای معنویت عصر جدید و روان‌شناسی عامه‌پسند، در ساحت فرهنگی و معنوی جوامع مختلف نفوذی گسترده یافته است. این قانون که محوریت خویش را بر قدرت فکر، تجسم و ذهن قرار می‌دهد، تصویری ویژه از هستی، خدا و انسان ارائه می‌کند؛ تصویری که در برخی اقسام آن نقش فعال خداوند در نظام تکوین و هدایت، کمرنگ یا حتی حذف می‌شود. با توجه به اهمیت بنیادین خدا در الهیات اسلامی و مرکزیت آموزه‌هایی چون توحید افعالی، مشیت و ربوبیت الهی و...، شایسته است این تصورات نوظهور به صورت نظام‌مند و انتقادی بررسی شوند. در کشور ما، این نظریه در قالب‌هایی چون کارگاه‌های موفقیت، برنامه‌های خانواده خلاق و موفق و سمینارهایی با عنوان راز یا سپاسگزاری مطرح شده و مخاطبان زیادی یافته است. در قانون جذب، سخن صرفاً از تأثیر ذهن بر روان یا بر رفتارهای معمول انسان نیست؛ بلکه ادعای اصلی آن، آفرینندگی ذهن در جهان خارج است. ابزار محوری این آفرینندگی نیز تمرکز و تجسم ذهنی دانسته می‌شود. مروجان داخلی این نظریه، آن را مورد تأیید اندیشه دینی معرفی می‌کنند و مدعی‌اند که آموزه‌های روان‌شناختی و حتی یافته‌های فیزیک جدید (سینگ، ۱۴۰۳، ص ۲۲) نیز بر آن صحه می‌گذارند؛ از این رو از آن به عنوان قانونی قطعی و مسلم یاد می‌کنند. از آنجاکه برخی از مروجان داخلی قانون جذب را مورد تأیید اندیشه دینی معرفی کرده‌اند (بحرزان، ۱۴۰۲، ص ۱۱۷-۱۲۲؛ زاغی، ۱۴۰۳، ص ۲۶-۴۰)، هدف این پژوهش، واکاوی آموزه‌های قانون جذب با اتکا بر مبانی کلامی و فلسفی علامه مصباح یزدی است. انتخاب علامه مصباح یزدی ریشه در آن دارد که وی از جمله اندیشمندان برجسته اسلامی و صاحب‌نظر در مباحث کلامی و فلسفی است. عرضه و سنجش آموزه‌های قانون جذب بر اساس مبانی کلامی و فلسفی علامه مصباح می‌تواند قوت و انسجام داشتن یا نداشتن این قانون و آموزه‌هایش را نشان دهد.

پرسش محوری این مقاله از این قرار است: آیا آموزه‌های قانون جذب با مبانی کلامی و فلسفی اسلامی درباره هستی، خدا و انسان سازگارند؟ اگر آری، تا چه اندازه؟

روش پژوهش، تحلیلی - تفسیری و مقایسه‌ای است: نخست مفاهیم و مبانی کلیدی قانون جذب استخراج و دسته‌بندی می‌شوند؛ سپس مبانی کلامی و فلسفی علامه مصباح به عنوان معیار ارزیابی عرضه می‌گردد. در ادامه، با تحلیل مبانی و آموزه‌های قانون جذب و مقایسه آنها با مبانی کلامی و فلسفی اسلامی یادشده در اندیشه علامه مصباح یزدی، به بررسی قانون جذب پرداخته خواهد شد.

۱. چیستی قانون جذب

مفاد قانون جذب این است که جهان هستی بازتابی از اندیشه‌های انسان است و هر آنچه ذهن بر آن تمرکز کند، در واقعیت پدیدار می‌شود. بر اساس این دیدگاه، «همانند، همانند خود را جذب می‌کند»؛ به این معنا که

اندیشه‌های مثبت به نتایج مثبت و اندیشه‌های منفی به پیامدهای منفی می‌شوند. با این حال، قانون جذب مدعی است که هر چه در ذهن تصویر شود، به‌طور واقعی تحقق می‌یابد. برای مثال، اگر کسی پیوسته به بنزی زیبا بیندیشد، سرانجام آن را به‌دست خواهد آورد. در این بستر فکری، قانون جذب چنین تعریف و تبیین شده است:

الف) مایکل لوسیر: «من آنچه را که مورد توجه و تمرکز خود قرار می‌دهم و رویش انرژی صرف می‌کنم، به‌سوی زندگی خود جذب می‌نمایم؛ حال این مورد مثبت باشد یا منفی» (لوسیر، ۱۳۹۰، ص ۱۴). در واقع، این قانون، قانون جذب انرژی فراگیر پیرامون ماست و از علم، به‌ویژه فیزیک تبعیت می‌کند و به امواجی که توسط افراد ارسال می‌شود، پاسخ می‌دهد. او شبیه آنچه در درون ماست، به‌سوی ما می‌فرستد (Losier, 2006, p.14-15). در تعریف دیگر:

[قانون جذب] روشی است که با آن می‌توانی انواع و اقسام مردم و تجارب زندگی را به‌سوی خود بکشانی؛ برای اینکه این قانون به روش‌های مثبت‌تر کارایی بیشتری داشته باشد، بهتر است رابطه بهتر با این نیروی (جریان انرژی) هوش لایتناهی برقرار کنی تا خواسته‌ها و آرزوهایت آشکار شوند. کار کردن با قانون جذب ایجاب می‌کند که قصد کنی، باور داشته باشی، بخواهی... این قانون روی افکار، کلام، کردار و اعمال نفوذ دارد. اینها پیام‌هایی است که به بیرون مخابره می‌کنی و کائنات هم صرفاً آنها را به تو منعکس می‌کند (دبی، ۱۳۹۳، ص ۳۹).

(ب)

قانون جذب همان اصل برابری است: برابری فکر و احساسات شما با تجسم و عینیت یافتن آنها. قانون جذب، قاضی تفکر و تخیلات شما نیست. این قانون هر آنچه شما از اعمال و تخیلات و افکار می‌آفرینید، مجسم کرده و حاضر می‌کند... افکار شما کائنات را بیشتر از آنچه که به فکرش هستید، به سمت خواسته‌هایتان می‌کشاند. خواه این خواسته‌ها چیزهایی باشند که می‌خواهید داشته باشید یا چیزهایی که نمی‌خواهید داشته باشید. تا به امروز، هر آنچه برایتان اتفاق افتاده است، پاسخ کائنات به همین افکار و تمایلات شما بوده است (گری، ۱۴۰۳، ص ۱۳). تمامی افراد، تجارب، اتفاقات زندگی و چیزهایی که در زندگی‌تان وارده شده‌اند، پاسخ کائنات به طنین افکار، احساسات و توجهات شما بوده است... کائنات علاقه شما را نمی‌شناسد و فقط با فکر غالب در ذهن شما کار دارد (گری، ۱۴۰۳، ص ۳۸).

(ج)

قانون جذب همان انرژی افکار شماست. اگر فرکانس مثبتی به دنیای اطرافتان ارسال کنید، جهان هستی نیز تمام تلاش خود را برای قرار دادن اتفاقات خوب پیش روی شما قرار می‌دهد... احساس شادی را به خود القا کنید و طوری به موقعیت‌های زندگی و شرایط خود نگاه کنید که احساس خوبی نسبت به آن داشته باشید؛ امکان ندارد اتفاق بدی را تجربه کنید (زاغی، ۱۴۰۳، ص ۲۰).

بر اساس قانون جذب، درباره هر موضوعی اندیشه شود یا هر احساسی داشته باشیم، همان را به‌سوی خود جذب

خواهیم کرد (برن، ۱۳۹۲، ص ۲۲). وین دایر درباره قدرت ذهن و اندیشه می نویسد:

شما همه چیز را در ذهن خود احساس می کنید.... هنگامی که نیروی خود را افزایش می دهید تا خود را در ذهن خدا بگنجانید، می توانید به نیروی الهی دست یابید. همه انسان هایی که بر روی کره زمین زندگی می کنند، تحت تأثیر نیروی ذهنی پرودگار قرار دارند.... ذهن خداوند همان ذهن شماست...؛ با راهنمایی، اصرار و حتی در صورت لزوم با تقاضا، ذهن خود را با ذهن پرودگار هماهنگ سازید. در این صورت، نیروی شما از سطح فرکانس ضعیف به سطح فرکانس قوی می رسد (برن، ۱۳۹۲، ص ۲۲؛ دایر ۱۳۹۳، ص ۱۷۱؛ دایر، ۱۴۰۳، ص ۷۵؛ سینگ، ۱۴۰۳، ص ۲۱؛ خانی اچجای، ۱۴۰۳، ص ۳؛ ویتال، ۱۳۸۹، ص ۴۶).

به گفته دبی فرانک، «اگر بر مشکلات خود متمرکز شوی، غالباً آنها به مراتب حادثتر می شوند» (دبی، ۱۳۹۳، ص ۳۵) و «...هر موقع گله و شکوه کنی، کائنات به عنوان درخواست، بیشتر از همان را به تو می دهد. بزرگ ترین پادزهر در برابر مشکلات و هر آنچه در زندگی پیش پای ما قرار می گیرد، پرورش نگرش مثبت است» (دبی، ۱۳۹۳، ص ۳۶). جو ویتال نیز می گوید: «وقتی تمام باورهای محدودکننده درونتان پاک شده باشند، آگاهانه درگیر قانون جذب می شوید. با این قانون، به صورتی ناخودآگاه همه چیز را جذب زندگی خود می کنید» (ویتال، ۱۳۸۹، ص ۳۴). نکته مهم این است که این قانون استثنایی ندارد و همه چیز به سبب قانون جذب به سمت شما کشیده می شود (ویتال، ۱۳۸۹، ص ۳۶ و ۴۵).

در قانون جذب کلمات، جملات و واژه هایی که استفاده می شوند، بسیار پراهمیت اند؛ چراکه تمامی افکار انسانی، در حقیقت از کلمات استفاده شده اند (Losier, 2006, p.21): «وقتی شما ذهن خود را از آنچه نمی خواهید، به آنچه دوست دارید معطوف می کنید، کلمات تغییر می کنند؛ و وقتی کلمات تغییر کردند، امواج شما نیز تغییر می کنند» (لوسیر، ۱۳۹۰، ص ۳۴). در جواب سؤال درباره اینکه «از کجا بدانیم، موج منفی از ما ساطع می شود یا موج مثبت؟» باید به نتیجه کارهای خود نگاه کنیم؛ چراکه آنها انعکاس کامل آن چیزی هستند که ما به کائنات فرستاده ایم (Atkinson, 2008, p.6-7؛ لوسیر، ۱۳۹۰، ص ۳۶). در بنیان خود، آموزه قانون جذب بر فرضی ساده و درعین حال بنیادین استوار است (<https://sgskravmaga.com.au/dark-side-positive>):

همه آنچه در جهان وجود دارد، ماهیتی از جنس «انرژی» دارد.

اندیشه ها و احساسات انسان نیز صورتی از انرژی اند که هر یک با بسامد یا فرکانسی ویژه ارتعاش می یابند. بر پایه این نگرش، اصل حاکم بر هستی چنین است: «همانند، همانند را جذب می کند»؛ بدین معنا که اندیشه ها و عواطف مثبت، رویدادها و نتایج مثبت را به سوی خود می کشاند و افکار و احساسات منفی، پیامدهایی منفی را در پی دارند. جری و ایستر هیکس در کتاب بخواه تا به تو داده شود، می گویند: قانون جذب آنچه را که بسیار شبیه است،

استخراج می‌کند. کاترین پاندر نیز در کتاب خویش می‌گوید: آنچه شما به‌صورت فکر، احساس، تصاویر ذهنی و کلمات به بیرون می‌فرستید، جذب زندگی‌تان می‌شود. برایان تریسی نیز معتقد است: انسان یک آهن‌ربای زنده است که انسان‌ها موقعیت‌ها و شرایط را مطابق با افکار حاکم جذب زندگی خود می‌کنند. پس هرچه در ضمیر ناخودآگاه خود ساکن کنید، بعینه تجربه خواهید کرد (Losier, 2006, p.11).

برای تبیین این فرایند، معمولاً از تمثیل رادیو استفاده می‌شود. ذهن انسان همچون دستگاهی است که با تنظیم بر روی موج یا فرکانسی معین، تنها پیام‌ها و تجربه‌هایی را دریافت می‌کند که با آن فرکانس هم‌نویسند. طرفداران قانون جذب باور دارند که می‌توانند از این قانون برای تجلی خواسته‌های خود استفاده کنند. آنان معتقدند که اگر چیزی را آرزو کنند و تصویرش را در ذهن نگه دارند و برایش ارتعاش مثبت بفرستند، جهان یا کائنات پاسخ مناسب خواهد داد.

قانون جذب در این تفکر، عاملی است که سبب می‌شود انرژی‌ای که ماهیت حیات را در حوزه‌ای نامرئی تشکیل داده است، جذب شود. اتصال به انرژی کیهانی که در اطراف ماست، همانند اتصال به شبکه برق جهانی است. این انرژی خود را به‌صورت انواع مختلف و اقسام نیروها و تأثیرات نشان می‌دهد. مهم این است که خود را در معرض ارتعاشات این انرژی قرار دهیم و با قانون جذب، آن را به‌سمت خود جذب کنیم (دبی، ۱۳۹۳، ص ۳۰-۳۱).

در این نگاه باید برای دریافت انرژی مثبت از کائنات و هستی، کانال‌های انرژی، گیرندگی و آگاهی خود را آزاد سازیم و در دسترس قرار دهیم (دبی، ۱۳۹۳، ص ۳۳). کائنات وابسته به هیچ آیین یا مکتب خاصی نیست و اهمیتی ندارد که آن را چه می‌نامیم یا از چه طریقی با آن ارتباط برقرار می‌کنیم؛ آنچه اهمیت دارد، این است که تمام توجه و نیروی ذهنی خود را بر خواسته‌ها و آرزوها متمرکز کنیم و با اطمینان کامل به تحقق آنها ایمان داشته باشیم (دبی، ۱۳۹۳، ص ۴۰ و ۴۵).

این نکته هم مهم است که قانون جذب به‌صورت ناخودآگاه نیز کار می‌کند. مثلاً اگر ما کیف پول خود را باز کنیم و هیچ پولی در آن نباشد، با مشاهده کیف بدون پول، موجی از کمبود و ترس و یأس به اطراف ساطع می‌کنیم؛ حتی اگر این کار به‌صورت عمدی انجام نشود؛ اما قانون جذب به‌سادگی به این موج و ارتعاشی که ارسال شده است، واکنش نشان می‌دهد و شبیه آن را به‌سمت ما می‌فرستد. قانون جذب نمی‌فهمد که به چه دلیل شما این موج منفی را از خود ساطع کرده‌اید. او به همان چیزی که در سر شما می‌چرخد، واکنش نشان می‌دهد و حتی آن چیزی را که نمی‌خواهید، می‌شنود (Losier, 2006, p.17 & 23). ممکن است دلیل ایجاد این موج منفی، به‌خاطر آوردن، وانمود کردن یا خیال‌پردازی، یا فقط مشاهدۀ کارت یا کیف خالی از پول باشد. این یک حلقه‌ای را به‌صورت زیر تشکیل می‌دهد:



۲. مبانی فلسفی قانون جذب

پس از آشنایی اجمالی با دیدگاه قانون جذب، در این قسمت به مبانی فلسفی این نگاه می پردازیم. از جمله مهم ترین مبانی شایان توجه، مبانی هستی شناختی، خداشناختی و انسان شناختی است که باید مؤلفه های آن تبیین شود.

۲-۱. مبانی هستی شناختی: گذار معنویت های نوظهور از دوگانه انگاری به یگانه انگاری

در سنت های فلسفی و عرفانی کلاسیک، هستی بر بنیاد نوعی دوگانه انگاری (dualism) تفسیر می شد؛ دوگانه انگاری ای که میان عالم ماده و عالم واقع تمایز می نهاد و وجود حقیقی را منحصر در ذات الهی می دانست و برای موجودات عالم، نوعی وجود مجازی یا ظلی قائل بود. در دوره مدرن نیز شکل تازه ای از دوگانه انگاری پدید آمد که در آن، خداوند پس از آفرینش، از جهان کنار گذاشته شد و طبیعت به ساحتی مستقل و فاقد حضور امر قدسی تبدیل گردید (شاکرنژاد، ۱۳۹۷، ص ۲۲۴-۲۲۵)؛ امری که در نهایت به پیدایش ماتریالیسم و حس گرایی مدرن انجامید و جهان به مثابه واقعیتهای صرفاً مادی فهم شد (برت، ۱۳۷۸، ص ۹۱؛ گریفین، ۱۳۸۸، ص ۲۸).

اما معنویت های نوظهور در واکنش به این دو نوع دوگانه انگاری، رویکردی یگانه انگار (مونستی) را برگزیدند (شاکرنژاد، ۱۳۹۷، ص ۲۲۶). از منظر این جریان ها، هستی یک واقعیت واحد و یکپارچه است (در مقابل دوگانه گرایی و تکثرگرایی)، که تمایز میان ماده و فراماده یا طبیعی و ماورایی معنا ندارد. جهان، نه عرصه تقابل دو جوهر

مستقل، بلکه کلیتی از مراتب یک وجود است که در آن، «آگاهی» یا «انرژی» در همه سطوح هستی جریان دارد (Hinnells, 1995, p.323). «همه آنچه در جهان موجود است، ماهیتی از جنس انرژی دارد» (<https://sgskravmaga.com.au/dark-side-positive>). در این دیدگاه، جهان ماورای طبیعت در چهارچوب مادی تبیین می‌شود (دباغ، ۱۳۹۷، ص ۲۶) و لذا حتی ذهن انسانی را هم مادی تبیین می‌کند: «اندیشه‌ها و احساسات انسان نیز صورتی از انرژی‌اند که هر یک با بسامد یا فرکانسی ویژه ارتعاش می‌کنند» (<https://sgskravmaga.com.au/dark-side-positive>).

این تلقی، به تغییر در نوع نگاه به تکامل نیز منجر می‌شود؛ بدین معنا که تکامل، نه یک فرایند کور و بی‌هدف، بلکه حرکتی شعورمند و هدایت‌شده تلقی می‌گردد که جهان را در مسیر خودآگاهی و خودشکوفایی پیش می‌برد (Lynch, 2007, p.45).

بر این اساس می‌توان گفت که ایده مرکزی یگانه‌انگاری (Monism)، برداشتن تمایز بین عالم غیب و معنوی و عالم ماده و شهود است و لذا هستی‌شناسی معنویت‌گرایی جدید یک هستی‌شناسی یگانه‌انگار است که جهان را ترکیبی از ماده و شعور درهم‌تنیده می‌بیند و دوگانه‌انگاری را نفی می‌کند.

۲-۲. مبانی خدانشناختی: از خدای متعالی به الوهیت درونی

در چهارچوب یگانه‌انگاری معنویت‌های جدید، برداشت کلاسیک از الوهیت، خدایی متعال، خالق و مستقل از جهان، جای خود را به تصویری درون‌ماندگار و حلول‌گرایانه از خدا می‌دهد. در این نوع تفکر، خداوند دیگر حقیقتی مطلق، نامتغیر، بی‌نهایت، ازلی و غیرجسمانی نیست؛ بلکه خدایی است که از تعالی‌اش تهی شده و زمینی و متکثر گشته است (Ferrer & Sherman, 2008, p.6). بر این اساس، الوهیت نه موجودی مشخص و جدا از جهان، بلکه نوعی آگاهی یا انرژی کیهانی است که در سراسر هستی جاری است و خود جزئی از ساختار جهان به‌شمار می‌رود (کمپل، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶)؛ چنان که جو ویتال آن را این‌گونه معرفی می‌کند:

کائنات (یا خداوند بزرگ فراقدرت، عالم قدسی، پرودگار، زندگی، صفر، تائو یا هر چیزی که می‌خواهید بنامید)، تمام مدت پیام می‌گیرد و می‌فرستد. او برای شما الهاماتی ارسال می‌کند و درخواست‌های شما را می‌گیرد؛ اما این گفت‌وگو از صافی نظام اعتقادی شما رد می‌شود و عامل اقدام کردن یا نکردن شماست (ویتال، ۱۳۸۹، ص ۲۹).

بر این اساس، در قانون جذب بر این عقیده‌اند که امر الهی (انرژی / نیرو) «وابسته به هیچ آیین یا مکتب خاصی نیست» (دبی، ۱۳۹۳، ص ۴۰) و تنها به‌عنوان نیرویی است که به همه چیز اجازه ظهور و رشد می‌دهد و به‌شکلی نامحدود و پایان‌ناپذیر در دسترس همگان قرار دارد (دایر، ۱۳۸۹، ص ۲۰۳).

این نگرش — هرچند ناخواسته — به همه‌خدایی یا همه‌درخدایی می‌انجامد؛ یعنی جهان و خداوند

به‌منزله دو ساحت مستقل فهم نمی‌شوند؛ بلکه تجلیات یک واقعیت واحدند. خدا، نه خالق مستقل که جهان را از عدم پدید آورده باشد، بلکه نیرویی هدایتگر درون عالم و بخشی از فرایند تکامل آن است. بر این اساس، امر الهی در قالب «میدان انرژی» یا «ذهن کیهانی» تفسیر می‌شود که پدیدآورنده و نگه‌دارنده عالم است (گریفین، ۱۳۸۸، ص ۱۲۲؛ Lynch, 2007, p.47-48).

در قانون جذب، این وحدت به اوج خود می‌رسد؛ آنجا که ادعا می‌شود: «ذهن خداوند همان ذهن شماست...» و برای دستیابی به قدرت، باید «هنگامی که نیروی خود را افزایش می‌دهید تا خود را در ذهن خدا بگنجانید، می‌توانید به نیروی الهی دست بیابید» و «با راهنمایی، اصرار و حتی در صورت لزوم با تقاضا، ذهن خود را با ذهن پرودگار هماهنگ سازید» (دایر، ۱۳۹۳، ص ۱۷۱).

پیامد منطقی این رویکرد، حذف فرابودگی، تعالی و تشخیص خداوند و تضعیف نقش اوامر و نواهی الهی است؛ زیرا الوهیت، درون جهان و هم‌پیوند با هستی تعریف می‌شود. بدین ترتیب، جهان جلوه‌ای از الوهیت تلقی می‌گردد و تجربه حسی انسان راهی معتبر برای مواجهه با امر الهی دانسته می‌شود.

۲-۳. مبانی انسان‌شناختی: خودالوهیتی و قدرت خلق واقعیت

در انسان‌شناسی معنویت‌های نوظهور، انسان جایگاهی مرکزی دارد؛ زیرا او نزدیک‌ترین درجه برای ارتباط با شعور کیهانی به‌شمار می‌رود. انسان، نه موجودی صرفاً مخلوق، بلکه بخشی فعال از فرایند تکامل و حتی شریک در خلق یا تجلی هستی است (Lynch, 2007, p.46). این جایگاه با این باور که «انسان می‌تواند با تغییر در انتظارات و ذهن خویش، تحولی در دنیا و هستی ایجاد کند» (دبی، ۱۳۹۳، ص ۳۱)، تقویت می‌شود.

از منظر این رویکرد، ذهن انسان نیرویی خلاق است که می‌تواند واقعیت را شکل داده، به آن جهت دهد. مفاهیمی مانند قانون جذب، قدرت ذهن، انرژی درمانی و دعادرمانی، مبتنی بر همین قدرت خلق‌گونه ذهن انسان تبیین می‌شوند. این قدرت در این جمله خلاصه می‌شود: «انسان یک آهن‌ربای زنده است که انسان‌ها موقعیت‌ها و شرایط را مطابق با افکار حاکم، جذب زندگی خود می‌کند» (Losier, 2006, p.11). بنابراین، «این فکر و احساس آدمی است که سرنوشت وی را رقم می‌زند و کنترل می‌کند» (مورفی، ۱۳۸۸، ص ۲۱) و لذا انسان هرچه در ضمیر ناخودآگاه خود ساکن کند، بعینه تجربه خواهد کرد (Losier, 2006, p.11).

این تصویر از انسان، به نوعی «خودالوهیتی» می‌انجامد؛ زیرا الوهیت، درون انسان حضور دارد و او می‌تواند از طریق درون‌نگری، به حقیقت دست یابد. تجربه‌های درونی فرد، منبع معتبر معرفت معنوی معرفی می‌شود و خویشین انسان جلوه‌ای الهی و ذاتاً پاک تلقی می‌گردد (Lynch, 2007, p.55-60).

این ایده با این باور تشدید می‌شود که بزرگ‌ترین راز در درون انسان نهفته است، نه در جهان

بیرون، و اینکه درون انسان جایگاه پادشاهی خداست؛ یعنی سرچشمه هوش، قدرت، عشق و راه‌حل همه مسائل زندگی، در ناخودآگاه او نهفته است (Murphy, 2013, p.13). در این راه توصیه می‌شود که «از اعتماد کردن به یک وجود اسرارآمیز در خارج از وجودتان پرهیزید و قوانین ذهنتان را که قابل اعتماد هستند، فرابگیرید» (ویتال، ۱۳۸۹، ص ۱۹). با پالایش درون است که فرد به قدرت مطلق دست می‌یابد؛ زیرا «وقتی باورهای پنهانی که شما را از جذب خواسته‌هایتان باز می‌دارند، پاک شوند، آنچه را دیگران معجزه می‌نامند، به دست خواهید آورد» (ویتال، ۱۳۸۹، ص ۱۹).

ویژگی دیگر این انسان‌شناسی، پیامدهای ارزشی آن است: ارزش‌ها نه بر اساس اراده یک خدای متعالی، بلکه به واسطه تجربه درونی و فهم شخصی تعریف می‌شوند. در این رویکرد، شرور وجود واقعی ندارند و نتیجه ناآگاهی یا غفلت انسان‌اند (کمپل، ۱۳۸۷، ص ۲۰۰). این امر به سرزنش قربانی منجر می‌شود؛ زیرا طبق منطق آنها، هرچه داریم، همان چیزی است که جذب کرده‌ایم و راه گریزی هم از آن نیست (ویتال، ۱۳۸۹، ص ۴۶). بنابراین، اگر کسی در رنج است، مقصر خود اوست. افرادی هم که احساس می‌کنند به جایی نرسیده‌اند، باید بدانند به این دلیل است که در درون خود و در عمق وجود خویش به آن باور نداشته‌اند (دبی، ۱۳۹۳، ص ۳۷). بنابراین، انسان در معنویت‌های نوظهور موجودی است که با اتکا به ذهن و تجربه باطنی خود، قادر به خلق واقعیت و هدایت مسیر تکامل جهان است.

۳. مبانی فلسفی - کلامی علامه مصباح یزدی

در اینجا به برخی از مبانی نزدیک با موضوع اشاره می‌شود. البته در آثار علامه مصباح یزدی به طور مفصل به اثبات این مبانی پرداخته شده است و این نوشتار درصدد اثبات آنها نیست.

۳-۱. مبانی هستی‌شناختی

علامه مصباح یزدی دستگاه هستی‌شناختی خود را بر بنیاد حکمت متعالیه و اصل اصالت وجود بنا می‌کند. بر اساس این مبنا، «واقعیت خارجی، واحد و بسیط است؛ یعنی هیچ حقیقتی در خارج، مرکب از وجود و ماهیت نیست» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۸۴). وجود، حقیقت عینی و اصیل است و ماهیت، صرفاً «اعتبار ذهنی» و قالبی مفهومی برای تمایز و تحدید موجودات ممکن است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۳۱۸) که ذهن در تحلیل مفهومی واقعیت، از آن انتزاع می‌کند. بنابراین آنچه در خارج تحقق دارد، «وجود» است و همه تمایزات ماهوی، بازتابی ذهنی از حدود و قیود وجودی موجودات‌اند.

بر مبنای حکمت متعالیه، وجود حقیقتی واحد و مشکک است. علامه مصباح تأکید می‌کند که وجود ذومراتب است و این «اختلاف موجودات، اختلاف در شدت و ضعف وجود» است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲،

ج ۱، ص ۳۶۲). این تشکیک، اساس تقسیم عالم به مادی و مجرد یا «عالم شهادت» و «عالم غیب» را تشکیل می‌دهد. مرتبه مادی ضعیف‌ترین سطح وجودی است و مراتب مجرد، شدت‌های بالاتری از هستی‌اند که از قیود زمان و مکان رها هستند. بر این مبنا، خداوند بالاترین مرتبه وجود و «صرف‌الوجود» است (فتحعلی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۱۳۱) که هیچ حد و نقصی در ساحت او راه ندارد. در این دستگاه وجودی، هرچه درجه وجودی بالاتر باشد، «اطلاق» بیشتر و «نقص» کمتر است؛ و هرچه مرتبه ضعیف‌تر باشد، محدودیت‌ها و فقدان‌ها در آن افزون‌تر است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۷۴).

در ادامه این تحلیل وجودشناختی، علامه مصباح موجودات را به دو دسته واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود تقسیم می‌کند. موجودات ممکن به دلیل تساوی نسبت به وجود و عدم، در مرتبه‌ای از ضعف و فقر وجودی قرار دارند که برای تحقق عینی نیازمند علتی هستند که وجود را به آنان افافضه کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۸). این علت باید وجودی مستقل، غیرنیازمند و واجب باشد تا بتواند موجودات امکانی را از حالت تساوی به مرحله فعلیت برساند. بر این اساس، خداوند «فاعل هستی‌بخش» است و رابطه او با موجودات، رابطه‌ای حقیقی و تقویمی است، نه قراردادی یا اعتباری (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۷).

علامه این رابطه را به گونه‌ای تبیین می‌کند که «معیت وجودی» میان علت و معلول برقرار است (فتحعلی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۱۲۳)؛ به این معنا که تصور معلول بدون علت حقیقی محال است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۳۴)؛ زیرا وجود معلول، شعاع و پرتوی از وجود علت است. این نوع علیت، علیت حقیقی نام دارد و با علیت اعدادی متفاوت است. در علیت اعدادی، علت تنها فراهم‌کننده زمینه تحقق معلول است، نه افافضه‌کننده وجود آن (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۳۴).

همچنین از اصول بنیادین در هستی‌شناسی علامه مصباح، تأکید بر سنخیت میان علت و معلول است. هیچ معلولی از علتی غیرهم‌سنخ صادر نمی‌شود و تحقق هر پدیده، نیازمند نوعی مناسبت وجودی با علت آن است (فتحعلی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۱۲۷). در علیت حقیقی، سنخیت به معنای وجود کمال معلول در مرتبه‌ای عالی‌تر در علت است. علت حقیقی، وجود معلول را افافضه می‌کند و چیزی از آن کاسته نمی‌شود؛ زیرا وجود معلول پرتوی از وجود علت است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۹۱).

اما در علیت اعدادی، سنخیت صرفاً به معنای مناسبت در ایجاد تغییر است، نه افافضه وجود؛ زیرا علت اعدادی تنها زمینه‌ساز تحقق پدیده است و وجودی را به موجود دیگر افافضه نمی‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۹۲) بر اساس این دستگاه فلسفی، عالم هستی یک نظام طولی از مراتب وجود است که در رأس آن، خداوند به عنوان وجود مطلق و بی‌نهایت قرار دارد و موجودات امکانی مراتبی از وجودند که به طور حقیقی و لحظه‌به‌لحظه

به او وابسته‌اند. این ساختار، شالوده الهیاتی علامه مصباح را در تبیین رابطه خدا و جهان، نظام علیت، فقر وجودی موجودات و ضرورت نیازمندی آنان به واجب‌الوجود تشکیل می‌دهد. همچنین این ساختار هستی‌شناختی مبنای مستقیم خداشناسی و انسان‌شناسی ایشان است.

۳-۲. مبنای خداشناختی

خداشناسی در منظومه فکری علامه مصباح یزدی مبتنی بر مبانی عقلانی فلسفه اسلامی (به‌ویژه حکمت متعالیه) و سنت کلامی شیعه است. وی در چهارچوب این مبانی، تصویری از خداوند ارائه می‌کند که بر ضرورت وجود، اطلاق ذات، کمال نامتناهی و یگانگی مطلق استوار است. در این بخش به تبیین اصول بنیادین خداشناسی ایشان پرداخته می‌شود.

۳-۲-۱. واجب‌الوجود بودن خداوند و غنای ذاتی

خداوند موجودی است که ضرورت وجود ذاتی اوست و وجود او عارضی یا وابسته به غیر نیست (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۳۶۸). در مقابل، همه موجودات دیگر ممکن‌الوجود و برخوردار از وجودی غیرذاتی‌اند؛ یعنی هستی آنها وابسته به علت است و از آن روی که در مرتبه‌ای ضعیف از وجود قرار دارند، عین فقر و ربط به واجب‌الوجود به‌شمار می‌آیند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۲۶).

بر اساس این مبنا، واجب‌الوجود موجودی است با کمال مطلق، که هیچ نقص و محدودیتی در آن راه ندارد و غنی بالذات است. غنای ذاتی به این معناست که خداوند نه‌تنها نیازمند غیر نیست، بلکه واجب است که از همه جهات کامل باشد؛ بدین تعبیر که «واجب‌الوجود بالذات، واجب‌الوجود من جمیع الجهات» (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۷۹). این اصل، شالوده تحلیل صفات الهی در اندیشه علامه مصباح را تشکیل می‌دهد.

۳-۲-۲. توحید و یگانگی خداوند

اصل دوم در خداشناسی علامه مصباح «توحید» است که در سه محور اصلی بررسی می‌شود: توحید در ذات، توحید در صفات و توحید در افعال (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۸۷).

الف) توحید ذاتی

توحید ذاتی دو معنا دارد:

- یگانگی در مرتبه وجودی: خداوند در بالاترین مرتبه وجود قرار دارد و هیچ موجودی هم‌رتبه او نیست. همه موجودات دیگر، مراتبی از وجود امکانی هستند و فاقد استقلال وجودی‌اند (فتحعلی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۱۳۷).
- بسیط بودن ذات: ذات الهی بسیط و فاقد هر گونه ترکیب است. ترکیب - اعم از بالفعل، بالقوه یا ترکیب تحلیلی - در مورد خداوند منتفی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۳۵-۴۳۸). بسیط بودن ذات زمینه‌ساز فهم صحیح از صفات الهی است و مانع از تصور هر گونه کثرت وجودی در ذات خداوند می‌شود.

(ب) توحید صفاتی

علامه مصباح وحدت صفات با ذات را ضروری می‌داند. در این تحلیل، صفات الهی، نه زاید بر ذات‌اند و نه متمایز از یکدیگر؛ بلکه «مصادق آنها همان ذات مقدس الهی است و همگی آنها عین یکدیگر و عین ذات هستند» (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۳۳). بدین ترتیب، علم، قدرت، حیات و سایر صفات، عین یک حقیقت واحدند و کثرت آنها صرفاً در مقام مفهوم پدید می‌آید.

(ج) توحید افعالی

توحید افعالی یکی دیگر از مبانی خداشناختی علامه مصباح است و ابعاد مختلفی دارد:

- توحید در خالقیت: خداوند خالق همه موجودات است و در زمینه آفرینش شریک ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۶۳؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۴۵). به تعبیر ایشان، «همه موجودات در همه حال نیازمند خداوندند» (فتحعلی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۱۳۹).

- توحید در ربوبیت تکوینی: تنها خداوند است که به‌طور مستقل و بدون نیاز به اذن دیگری، تدبیر و اداره هستی را بر عهده دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۳). هیچ موجودی قدرت تدبیر تکوینی مستقل ندارد.

- توحید در ربوبیت تشریعی: حق قانون‌گذاری مطلق و مستقل به خداوند اختصاص دارد و هیچ موجودی جز او حق جعل حکم و تعیین حدود رفتاری انسان را ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۶۳؛ فتحعلی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۱۴۲).

- توحید در فاعلیت حقیقی: تمامی تأثیرات فاعلان مخلوق، نهایتاً مستند به خداوند است و «لا مؤثر فی الوجود إلا الله» بیانگر همین حقیقت است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۳۳).

در این تحلیل، تشریع الهی تجلی حکمت و تدبیر خداوند در حوزه رفتار اختیاری انسان است.

۳-۲-۳. علم، قدرت و اراده حکیمانه خداوند

یکی دیگر از مبانی بنیادی در خداشناسی علامه مصباح، تأکید بر علم، قدرت و اراده مطلقه و حکیمانه خداوند است. خداوند به همه موجودات - اعم از مادی و مجرد - احاطه علمی دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۷۳). قدرت او نامتناهی و کامل است و محدود به هیچ قیدی نمی‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۷۴). اما این قدرت مطلق به‌صورت حکیمانه و بر اساس نظام غایی هستی اعمال می‌شود. همه افعال الهی مبتنی بر حکمت‌اند (فتحعلی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۱۴۸). حکمت الهی نیز ناظر به هدف نهایی آفرینش است که همان «کمال وجود» و نزدیک شدن موجودات به منبع کمال، یعنی ذات مقدس الهی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۹۷).

۳-۳. مبانی انسان‌شناختی

پس از تبیین مبانی هستی‌شناختی و خداشناختی در اندیشه علامه مصباح یزدی، تبیین مبانی انسان‌شناختی

ایشان ضروری است. در منظومه فکری علامه، انسان موجودی دوساحتی، برخوردار از فطرت الهی، صاحب اراده و اختیار، و هدفمند در مسیر کمال است.

۱-۳-۳. حقیقت انسان و دوساحتی بودن او

بر اساس تحلیل علامه مصباح و با استناد به ظواهر آیات قرآن، انسان دارای دو بُعد جسمانی و روحانی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۹ ب، ص ۱۷۷). بُعد روحانی انسان، برخلاف بدن، از سنخ ماده نیست؛ بلکه موجودی مجرد و غیرمادی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۴۴۴-۴۴۶). بنابراین، هویت حقیقی انسان نه در بدن، که در روح اوست. روح، حقیقت اصیل انسان را تشکیل می‌دهد و بدون آن، تحقق انسانیت ممکن نیست (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۴۳۵؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۹ ب، ص ۱۷۷).

در این نظام انسان‌شناختی، بدن ابزار و آلت ادراک و عمل است و کارکردی ابزاری نسبت به حقیقت انسانی دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۳۱). تجرد روح نیز ملازم با فناپذیری آن است؛ زیرا موجود مجرد دستخوش کون و فساد نمی‌شود و از همین رو امکان بقا و حیات مستقل از بدن برای انسان ممکن می‌شود. اگر روح همچون بدن، مادی و متغیر بود، نابودی و زوال هویت انسانی و نفی امکان معاد ضروری می‌بود (مصباح یزدی، ۱۳۹۹ الف، ص ۱۷۷).

۲-۳-۳. فطرت الهی و گرایش‌های ذاتی

از دیگر ارکان انسان‌شناسی علامه مصباح، پذیرش فطرت الهی در انسان است. به استناد آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰)، انسان دارای سرشتی الهی است که او را به سوی خداوند و ارزش‌های توحیدی سوق می‌دهد. این فطرت، مجموعه‌ای از شناخت‌های ابتدایی و گرایش‌های درونی است که در نهاد انسان قرار دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ص ۹۴).

فطرت الهی زمینه‌ساز میل انسان به خیر، کمال و فضیلت است و او را در مسیر سعادت هدایت می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۶ ج، ۲، ص ۵۶). از منظر علامه، حرکت تکاملی روح بر اساس حرکت جوهری اشتدادی صورت می‌گیرد؛ بدین معنا که روح می‌تواند مرتبه وجودی خود را ارتقا دهد؛ اما این تکامل، تنها در سایه افعال اختیاری تحقق می‌یابد (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۳۳۳).

۳-۳-۳. اختیار و مسئولیت اخلاقی

از مبانی بنیادین انسان‌شناسی علامه مصباح، پذیرش اختیار به عنوان رکن هویت انسانی است. انسان موجودی مختار است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۲۶۷) و این اختیار به او امکان می‌دهد که پس از تأمل و سنجش گزینه‌ها، یکی از کنش‌های ممکن را برگزیند (فتحعلی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۱۷۳). وجود مجموعه‌ای از گرایش‌های متزاحم درونی، عرصه تصمیم‌گیری اخلاقی را پدید می‌آورد و انتخاب یکی از آنها، فعل انسان را واجد ارزش

اخلاقی می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۷۱). انسان چون صاحب اختیار است، در برابر خداوند مسئول است و استحقاق پاداش و کیفر می‌یابد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ص ۱۲۲). بنابراین، وجود تکلیف شرعی، خود متوقف بر پذیرش اختیار انسانی است.

۴-۳-۳. هدفمندی وجودی انسان و غایت نهایی

انسان در منظومه فکری علامه مصباح، موجودی هدفمند است؛ زیرا هر فعل اختیاری مسبوق به غایتی است. افزون بر این، خداوند نیز به عنوان خالق انسان و جهان، آفرینش را غایتمند آفریده است و قرآن کریم به این حقیقت تصریح دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۲۹).

غایت نهایی انسان دستیابی به «کمال نهایی» است که همان «قرب الهی» تلقی می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۱۲). این کمال در تحقق بندگی خالصانه و شهود فقر ذاتی انسان نسبت به خداوند تبلور می‌یابد (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۴). «عبادت» راه وصول به این مقام است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۴۹۸) و «نماز» به عنوان برترین عبادت، اوج اظهار بندگی و فقر وجودی انسان در برابر خداوند است (مصباح یزدی، ۱۳۹۹ الف، ص ۲۱۱).

در این نظام انسان شناختی، انسان موجودی است که ذاتاً «فقر» به خداوند است (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۷) و همه هستی و کمالاتش را از او دریافت می‌کند. حرکت انسان به سوی کمال، در حقیقت، حرکت از فقر ذاتی به شهود آگاهانه این فقر و حرکت از تعلقات نفسانی به بندگی خالص خداوند است.

۴. نقد قانون جذب

بر اساس مبانی بیان شده در منظومه فکری علامه مصباح یزدی، اکنون می‌توانیم به نقد مبانی قانون جذب بپردازیم. این نقدها را همچنان در سه حوزه هستی‌شناسی، خداشناسی و انسان‌شناسی بررسی می‌کنیم. در این بخش نشان داده می‌شود که مبانی معنویت‌های نوظهور و قانون جذب، در هر سه ساحت، با منظومه فلسفی - کلامی علامه مصباح ناسازگار و حتی در مواردی نقیض آن هستند.

۴-۱. نقدهای هستی‌شناختی

در این بخش با توجه به هستی‌شناسی‌ای که در یگانه‌انگاری قانون جذب و مبانی علامه بین شد، به نقد قانون جذب می‌پردازیم.

۴-۱-۱. تعارض یگانه‌انگاری انرژی‌محور با مراتب تشکیکی هستی

قانون جذب بر یگانه‌انگاری‌ای استوار است که در آن، هستی در یک سطح و به یک جوهر، یعنی انرژی و فرکانس آن تقلیل داده می‌شود (<https://sgskravmaga.com.au/dark-side-positive>)؛ لذا هستی مساوی

با انرژی واحد و درون‌ماندگار تلقی می‌شود. ماده، ذهن، آگاهی و حتی امر قدسی، همه جلوه‌های یک نیروی واحد کیهانی معرفی می‌شوند. این تلقی، مراتب هستی را حذف می‌کند و تفاوت میان غیب و شهادت را کنار می‌گذارد و حقیقت هستی را به بعدی مادی فرومی‌کاهد و خدای متعالی را در قالب خدای سکن‌گزیده در طبیعت (کائنات) (وینال، ۱۳۸۹، ص ۲۹) بازتعریف می‌کند، که عمیقاً با تاروپود هستی گره خورده است (Lynch, 2007, p.48).

اما در اندیشه علامه مصباح، هستی ذومراتب است و عالی‌ترین مرتبه آن، عالم مجرد بوده که شدیدترین و کامل‌ترین مرتبه آن، خداوند است. در این مرتبه، خداوند نه «جزئی از جهان» و نه «در جهان»، بلکه صرف‌الوجود است. نازل‌ترین مرتبه وجود، یعنی عالم ماده، ضعیف‌ترین مرتبه وجودی را داراست و لذا دارای محدودیت و نقص است و انرژی کیهانی نیز از مراتب بسیار نازل‌تر وجود است و نمی‌تواند جایگزین حقیقت وجود شود.

بنابراین می‌توان گفت که یگانه‌انگاری قانون جذب که جهان را یک میدان انرژی و فرکانس می‌داند، در برابر دستگاه تشکیکی علامه مصباح قرار دارد که غیب و شهادت، مجرد و مادی، و واجب و ممکن را در مراتب واقعی و نه اعتباری تفکیک می‌کند. قانون جذب، انرژی را - که از خصوصیات مرتبه نازل‌تر وجود (عالم ماده) است - به جای حقیقت وجود می‌نشانند و مراتب عالی‌تر وجود (مجردات) را نادیده می‌گیرد. از این‌رو این نگاه دچار تقلیل‌گرایی متافیزیکی است.

۲-۱-۴. حذف علت حقیقی و جابجایی با علت ذهنی

در قانون جذب، منشأ تحقق پدیده‌ها، ارتعاشات ذهنی انسان است؛ یعنی ذهن انسان از طریق فرکانس انرژی، واقعیت مادی را خلق یا جذب می‌کند: «همانند، همانند را جذب می‌کند». این تلقی، جهان (کائنات) را موجودی مستقل می‌داند که بر اساس قوانین مکانیکی خودکار عمل می‌کند و تنها وظیفه آن، بازتاب دادن افکار انسان است؛ از این‌رو علت حقیقی را کنار می‌گذارد و رابطه موجودات با جهان را صرفاً ذهنی و روان‌شناختی می‌سازد. در مقابل، علامه مصباح اضافه‌کننده وجود را علت حقیقی هستی می‌داند که مصداق آن، تنها خداوند به عنوان فاعل حقیقی است و باقی موجودات از خود استقلالی ندارند و مُعد به‌شمار می‌آیند؛ از این‌رو ذهن، تفکر، تمرکز ذهنی و اموری از این دست، نه علت حقیقی و نه واجد توان اضافه وجود به اشیاء و نقش انسان در هستی، تنها در امور مادی محدود می‌شود و می‌تواند با علل اعدادی، زمینه تغییر را ایجاد کند؛ و ذهن و تفکر انسانی (فارغ از عمل)، نقشی در ایجاد و عدم و حتی تغییر و دگرگونی ندارد.

بنابراین، ادعای خلق واقعیت یا جذب همانند با ذهن، و مسائلی از این دست در قانون جذب، از نظر فلسفی پذیرفته نیست و با مبانی عقلی و حتی یافت درونی و شخصی انسان نیز ناسازگار است. حتی اگر طبق این قانون، ذهن هم علت و سببیتی داشته باشد، علتی اعدادی دارد؛ به این معنا که قانون جذب بدون علت حقیقی و

صرفاً بر اساس شباهت ارتعاشی معنا و امکان ندارد و انسان باید علاوه بر ذهنیتی که دربارهٔ یک مسئله دارد، شرایط و مقدمات لازم و نیز افعال متناسب با کسب آن خواسته را هم انجام دهد.

علاوه بر این، اگر ما کائنات را علت حقیقی و هستی بخش عالم بدانیم، باز این امر درست نیست. پیش تر بیان شد که کائنات در اندیشهٔ قانون جذب، امری مادی تلقی شده است؛ از همین رو این فرض که کائنات علت حقیقی باشد، فرض نادرست و باطلی است؛ زیرا امر مادی، علت حقیقی نیست؛ بلکه تنها علت معد برای اشیاست.

۴-۲. نقدهای خدشناسی

۴-۲-۱. فروکاست الوهیت به انرژی کیهانی

در قانون جذب، «خداوند» یا با واژگانی چون کائنات، انرژی، ضمیر جهانی، قانون طبیعت و ذهن کیهانی توصیف می شود (ویتال، ۱۳۸۹، ص ۲۹) یا اساساً نقش او در نظام هستی حذف شده، جای آن با کائنات پر می شود. در چنین تصویری، با حل کردن خداوند در درون جهان، تعالی الهی انکار شده، به همه خدایی یا همه درخدایی می انجامد. در مقابل، عقل خداوند را واجب الوجودی می داند که غنای ذاتی دارد و مطلقاً بی نیاز است؛ لذا در ذات خود بسیط است و این بساطت در ذات، در همهٔ شئون آن جلوه گر است. این عقیده، یگانگی در صفات و افعال را در پی دارد. بنابراین در این تحلیل، خداوند نه بخشی از عالم و نه انرژی جاری در هستی، بلکه خالق، رب و قیوم هستی است و کل جهان نسبت به او عین ربط و فقر است.

در نتیجه، تصویر قانون جذب، در حقیقت نفی توحید ذاتی و صفاتی خداوند است و انکار الوهیت حقیقی را به دنبال دارد؛ چون این ادعا که «ذهن خداوند همان ذهن شماست» (دایر، ۱۳۹۳، ص ۱۷۱)، مصداق نفی توحید در ذات است. لذا قائل شدن به وحدت ذاتی انسان و خدا، با بسیط بودن ذات الهی و ممکن الوجود بودن انسان در تناقض کامل است و این امر با خدشناسی عقلانی و برهانی علامه مصباح، که مبتنی بر مبانی کلامی - فلسفی اسلامی است، تعارض جدی دارد.

علاوه بر این در این نگاه، خدا یا کائنات به نیرویی تبدیلی می شود که وظیفهٔ آن برآورده کردن خواسته های انسان است که بیشتر این خواسته ها مادی اند. لذا این تصویر، کاملاً در تضاد با مفهوم عبودیت و بندگی در اسلام است که در آن، انسان با همهٔ دارایی های چشمگیرش موجودی نیازمند و فقیر در پیشگاه خدای غنی بالذات است.

۴-۲-۲. جایگزینی ارادهٔ الهی با قانون ثابت و بی طرف انرژی

در قانون جذب، کائنات پاسخ گوی خواسته های انسان است: «کائنات مانند کاتالوگ بسیار بزرگ است و آنچه را که می خواهید، برمی دارید» (Vitale, 2008, p.150). این پاسخ صرفاً تابع فرکانس ذهنی است که مبتنی بر قاعدهٔ «همانند، همانند را جذب می کند» است، نه تابع حکمت، مشیت و ارادهٔ مستقیم خداوند در جهان. بنابراین در این

دیدگاه، «دعا» به «درخواست از انرژی» تقلیل می‌یابد و در زمینه برآورده شدن خواسته، تقدیر الهی حذف می‌شود. نتیجه این می‌شود که حکمت، امتحان، سنت‌های الهی و عدالت الهی جای خود را به فرکانس ذهنی می‌دهند و این فرکانس ذهنی موجب جذب هر آن چیزی می‌شود که انسان بدو می‌اندیشد و احساس می‌کند.

در مقابل، علامه مصباح بر اساس قاعده توحید افعالی و اراده حکیمانه خداوند بر این باور است که هیچ فاعل مستقلی در عالم نیست: «لا مؤثر فی الوجود إلا الله» و همه افعال عالم تحت اراده حکیمانه خداوندند که بر اساس مصلحت آدمی انجام می‌شوند؛ مصلحتی که مبتنی بر هدف خلقت است. از همین رو هر رویدادی، علاوه بر اینکه ابتدائاً به اراده و فعل انسان وابسته است، در نهایت مستند به اراده خداوندی است؛ اما قانون جذب با نسبت دادن تأثیر مستقل به انرژی کیهانی بر اساس ارتعاشات، هستی را به یک ماشین خودکار تقلیل می‌دهد که فاقد اراده، حکمت و تدبیر مستقیم است و لذا این نگاه با نفی ربوبیت تکوینی خداوند، علاوه بر نادیده گرفتن حکمت، مصلحت و اراده خداوند، توحید افعالی را نقض می‌کند.

۳-۲-۴. تعارض در ربوبیت تشریعی: اراده انسان در برابر اراده حکیمانه الهی

قانون جذب ادعا می‌کند که «کائنات با دست‌ودل‌بازی کامل می‌خواهد که شما را به خواسته‌هایتان برساند» (دایر، ۱۳۸۹، ص ۲۰۶). در این نگاه، «کائنات» یا «هوش کیهانی» به مثابه نیرویی تصویری می‌شود که وظیفه آن، پاسخ‌گویی مکانیکی و بی‌قیدوشرط به ارتعاشات و خواسته‌های افراد است. در این سیستم، معیار نهایی خیر و مبنای عمل کائنات، صرفاً خواست و احساس خوب فرد است و هیچ داور و قانون‌گذار برتری فراتر از تمایلات انسان وجود ندارد.

در مقابل، در نگاه علامه مصباح، یکی از ارکان توحید، توحید در ربوبیت تشریعی است. بر این اساس، حق قانون‌گذاری مطلق و تعیین ارزش‌های حقیقی، انحصاراً از آن خداوند متعال است که بر پایه علم و حکمت بی‌کران خود، اوامر و نواهی را تشریع می‌کند. ارزش‌ها و باید و نبایدها، نه بر اساس خواسته‌های گذرای انسان، بلکه مبتنی بر مصالح واقعی و اهداف متعالی آفرینش، از جمله رسیدن انسان به قرب الهی، تعیین می‌شوند. در نتیجه، قانون جذب با محور قرار دادن اراده انسان به عنوان معیار عمل کائنات، اراده حکیمانه خداوند را به عنوان قانون‌گذار و ارزش‌آفرین نهایی نادیده می‌گیرد. این نگاه، ربوبیت تشریعی خداوند را نقض کرده، جهان‌بینی انسان‌محور را جایگزین خدامحوری در عرصه ارزش‌ها و اهداف زندگی می‌کند.

۳-۴. نقد انسان‌شناختی

۱-۳-۴. خودالوهیتی و نفی فقر وجودی انسان

در قانون جذب، انسان مرکز قدرت جهان و خالق واقعیت معرفی می‌شود؛ چراکه مغناطیس قدرتمندی است که

می‌تواند با نیروی فکر خود، واقعیت را خلق کند: «انسان می‌تواند با تغییر در... ذهن خویش، تحولی در دنیا و هستی ایجاد کند» (دبی، ۱۳۹۳، ص ۳۱). بنابراین، این نگاه انسان را دارای قدرت مطلق ذهنی و سرچشمه کامیابی و ناکامی می‌داند. این تلقی، نوعی خودالوهیتی و انسان‌محوری را تقویت می‌کند که در آن، انسان منبع ارزش‌ها، خالق واقعیت و صاحب قدرت مطلق نفسانی تصور می‌شود.

اما در انسان‌شناسی علامه مصباح، حقیقت انسان روح مجرد و فقیر بالذات است و انسان در همه مراتب وجودی عین نیاز به خداست. همچنین اختیار انسان در چهارچوب ربوبیت تکوینی و تشریعی الهی معنا می‌یابد و انسان هرگز خالق نیست؛ بلکه تنها فاعل بالعرض و اعدادی است. در نتیجه، ایده «قدرت بی‌حد ذهن» با مبانی توحیدی ناسازگار است.

بنابراین وقتی انسان بتواند صرفاً با نیروی فکر و اراده خود، واقعیت را خلق کند و کائنات را به اطاعت وادارد، در حقیقت به جایگاهی در حد ربوبیت دست یافته است. این نگاه، از سویی در تقابل کامل با خالقیت و الوهیت خداوند و ازسوی دیگر در تقابل با فقیر بالذات بودن انسان قرار دارد.

۲-۳-۴. شرک در عبادت و تحریف جایگاه انسان

در قانون جذب ادعا می‌شود که «درون انسان جایگاه پادشاهی خداست» (مورفی، ۱۳۸۸، ص ۲۱). این گزاره به این معنا تفسیر می‌شود که منبع اصلی قدرت، حکمت و راه‌حل تمام مسائل زندگی، در ناخودآگاه و نیروی درونی انسان نهفته است و انسان با کشف این خدای درون می‌تواند بر سرنوشت خود حاکم شود.

در مقابل، علامه مصباح یزدی با اتکا به مبانی اسلامی، به حقیقت دوساحتی انسان قائل است. از این منظر، انسان دارای روحی مجرد است که می‌تواند با گام برداشتن در مسیر بندگی و اطاعت خداوند، مراتب وجودی را به سرعت طی کند و از قدرت روحی بالایی برخوردار شود که بدون گذر از مسیر بندگی برای وی حاصل نمی‌شود؛ باین‌حال این روح به‌عنوان مخلوق خداوند، همواره در مقام عبد و فقر محض قرار دارد. رابطه انسان با خداوند، رابطه مخلوق با خالق و مربوط با رب است.

بنابراین، قانون جذب با تبدیل کردن درون انسان به جایگاه پادشاهی خدا، عملاً مرز بین خالق و مخلوق را مخدوش می‌سازد. این نگرش، به شرک در عبادت می‌انجامد؛ چراکه عبادت و توکل را از خدای متعالی خارج می‌سازد و متوجه نیروی درونی انسان می‌کند؛ درحالی‌که، پرستش، تنها شایسته ذات مقدس الهی است و انسان حتی با والاترین کمالاتش، همیشه و در همه حال در پیشگاه خداوند فقیر و نیازمند باقی می‌ماند.

۳-۳-۴. جایگزینی خدا محوری با انسان‌محوری

در دستگاه فکری قانون جذب ادعا می‌شود که «بزرگ‌ترین راز در درون انسان نهفته است، نه در جهان بیرون»

(مورفی، ۱۳۸۸، ص ۲۱). بر اساس این نگاه، کشف حقیقت و دستیابی به قدرت، مستلزم توجه و تأمل در ذهن و کشف ابعاد و اسرار ناخودآگاه آن است و گوهر رستگاری در درون انسان مستتر شده است. در مقابل، از منظر علامه مصباح، اگرچه انسان از فطرت الهی برخوردار است، اما این فطرت، خود هدف نیست؛ بلکه وسیله و ابزاری برای شناخت خداوند و هدایت به سوی اوست. فطرت چونان راهنمایی درونی، انسان را به سوی خالق خود رهنمون می‌سازد و غایت آن، عبور از خود و رسیدن به اوست.

در نتیجه، قانون جذب با محور قرار دادن انسان به عنوان نهایت مقصد کشف حقیقت، رویکردی انسان‌محور اتخاذ می‌کند. این در حالی است که در نظام فکری علامه مصباح، خداوند خود حقیقت مطلق و راز نهایی است و لذا شناخت نفس تنها زمانی ارزشمند است که انسان را به شناخت فقر ذاتی خود در پیشگاه خداوند و در نتیجه، شناخت عظمت پروردگار برساند. بنابراین، این نگرش با محوریت دادن به انسان، خدامحوری را که اساس جهان‌بینی اسلامی است، مورد خدشه قرار می‌دهد.

۴-۳-۴. پیامدهای اخلاقی: نفی مسئولیت اجتماعی و سرزنش افراد ناکام

بر اساس قانون جذب، معیار خوب و بد، احساس خوب و ارتعاش مثبت فرد است، نه اوامر و نواهی الهی. ارزش‌ها بر اساس موفقیت در جذب تعریف می‌شوند، نه بر اساس اطاعت از خدا؛ از این رو در جهان، شر واقعی وجود ندارد و رنج محصول فرکانس منفی ذهن است. فقیر، بیمار، مظلوم و قربانی جنگ یا ستم، خود مقصر است؛ چون افکار نادرست داشته است. پیامدهای چنین تفکری این است که اولاً نظام اخلاقی و مسئولیت اجتماعی حذف می‌شود؛ عدالت اجتماعی معنای خود را از دست می‌دهد و علل بیرونی رنج‌ها نادیده گرفته می‌شود. اخلاق به روان‌شناسی فرد تقلیل می‌یابد و ظلم با انتسابش به افکار فرد مظلوم توجیه می‌شود؛ درحالی که در انسان‌شناسی علامه مصباح، چنان‌که بیان شد، اخلاق بر اختیار، تکلیف و هدایت الهی مبتنی است. ظلم، فقر، بلا و ابتلا دارای علل تکوینی، تشریعی، اخلاقی و اجتماعی‌اند. همچنین شخص قربانی را محکوم اندیشه‌های خود نمی‌دانند؛ بلکه برای دفاع از او نظام ارزشی و حقوقی وضع می‌شود. از طرفی، شرور نیز تنها به ذهن انسان تقلیل داده نمی‌شوند؛ بلکه آنها نتیجه انتخاب اشتباه انسان یا در جهت امتحان و رشد آدمی‌اند.

بنابراین باید گفت که نظام اخلاقی قانون جذب به لحاظ کلامی، فلسفی و انسانی پذیرفته نیست؛ چراکه پیامد منطقی و خطرناک این نگاه چنین است که انسان در قبال همه رخدادهای زندگی مسئول مطلق است. بر این اساس، فقر، بیماری و مصیبت‌ها، نه آزمایش الهی یا نتیجه ساختارهای اجتماعی ناعادلانه، بلکه نتیجه مستقیم افکار منفی خود فردند. این نگاه به سرزنش قربانی می‌انجامد و هر گونه احساس همدلی و مسئولیت اجتماعی را تضعیف می‌کند.

در نهایت باید گفت که در قانون جذب، هدف اصلی انسان، بیشتر دستیابی به ثروت، رابطه عاطفی، سلامتی، موفقیت مادی و لذات دنیوی یا حتی برخی کارهای اجتماعی مانند کمک به هموع است. این نگاه، هدف آفرینش انسان را که کمال و قرب الهی فرد و جامعه است، نادیده می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد که آموزه‌های متافیزیکی قانون جذب، به دلیل تکیه بر یگانه‌انگاری انرژی محور و سازوکارهای مکانیکی «فرکانس» و «بازتاب ذهنی»، با مبانی هستی‌شناسی و خداشناسی علامه مصباح یزدی ناسازگار است. در این چهارچوب، جهان به میدان انرژی تقلیل می‌یابد؛ مراتب وجود نادیده گرفته می‌شوند و نقش خداوند در تدبیر و افاضه وجود به صورتی چشمگیر تضعیف می‌شود. این امر با اصولی همچون اصالت وجود، تشکیک مراتب و توحید افعالی در تعارض بنیادی است. افزون‌براین، فهم انسان در قانون جذب - که بر قدرت نامحدود ذهن و نوعی خودالوهیتی تأکید می‌کند - با انسان‌شناسی علامه، که بر فقر ذاتی انسان، نیازمندی وجودی او به خدا و مسئولیت اخلاقی واقع‌بینانه تأکید دارد، هماهنگ نیست. بر این اساس، پژوهش حاضر به این نتیجه می‌رسد که پذیرش مبانی نظری و متافیزیکی قانون جذب، در منظومه فکری علامه مصباح یزدی ممکن نیست و این قانون با لوازم فعلی آن نمی‌تواند در چهارچوب اندیشه اسلامی مطرح شود.

منابع

قرآن کریم.

بحرخران، زهرا (۱۴۰۲). *القبای ذهن معجزه‌گر*. تهران: ترنجستان.

برت، ادوین آرتور (۱۳۷۸). *مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین*. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

برن، راندا (۱۳۹۲). *قانون جذب*. تهران: نیک‌فرجام.

خانی‌اقچای، پوریا (۱۴۰۳). *قوانین کائنات؛ مختصر و مفید*. تهران: پادینا.

دایر، وین (۱۳۸۹). *از راز قانون جذب بیشتر بدانیم*. ترجمه مهرداد انتظاری. تهران: فرادیدنگار.

دایر، وین (۱۳۹۳). *برای هر مشکلی راه‌حلی معنوی وجود دارد*. ترجمه وجهیه آیت‌اللهی. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

دایر، وین (۱۴۰۳). *نه اصل معنوی*. ترجمه امیر کرمانی. تهران: مهرماه.

دباغ، سروش (۱۳۹۷). *آبی دریای بیکران*. تهران: بنیاد سهروردی.

دبی، فرانک (۱۳۹۳). *به کمک قانون جذب، همسر دلخواهت را پیدا کن*. ترجمه نفیسه معتکف. تهران: هو.

زاغی، محمد (۱۴۰۳). *باور قانون جذب ثروت*. تهران: پیک گل‌واژه.

سینگ، مانهاردیت (۱۴۰۳). *۱۲ قانون جذب*. ترجمه ساسان جعفریان. مشهد: زمان تغییر.

شاکرنژاد، احمد (۱۳۹۷). *معنویت‌گرایی جدید*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

فتحعلی، محمود؛ مصباح، مجتبی و یوسفیان، حسن (۱۳۹۰). *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

کمپل، کولین (۱۳۸۷). *تئودیسه «عصر جدید» برای عصر جدید*. تدوین: باقر طالبی دارابی. هفت آسمان، (۳۸)، ۲۰۹-۱۸۷.

گری، سیمون (۱۴۰۳). *قانون جذب*. ترجمه پریسا کوچکی. قزوین: لاینا.

گریفین، دیوید ری (۱۳۸۸). *خلا و دین در جهان پس‌مدرن*. ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

لوسیر، مایکل (۱۳۹۰). *قانون جذب*. ترجمه لایا موسایی. تهران: سلسله مهر.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰). *به سوی خودسازی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). *به سوی تو*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶). *شرح الهیات شفاء*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸). *لقای الهی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲). *آموزش فلسفه*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳). *معارف قرآن: خلائق‌شناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴ الف). *پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴ ب). *شرح نه‌ایه الحکمه*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۶). *ره‌توشه*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۸). *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۹ الف). آیین پرواز. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❖
مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۹ ب). انسان‌شناسی در قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❖
مورفی، ژوزف (۱۳۸۸). قدرت فکر ۳. تهران: سپنج.
ویتال، جو (۱۳۸۹). کلید راز گمشده جذب خواسته‌ها. تهران: لیوسا.

Atkinson, William Walker (2008). *Thought Vibration: The Law Of Attraction In The Thought World*. Hollister: Mo.

Ferrer, Jorge & Sherman, Jacob (2008). *The Participatory Turn: Spirituality, Mysticism, Religious*. New York: State University of New York Press.

Hinnells, John R. (1995). *A New Dictionary of Religions*. Massachusetts: Blackwell.
<https://sgskravmaga.com.au/dark-side-positive>

Losier, Michael J. (2006). *Law of Attraction; The Science of Attracting More of What You Want and Less of What You Don't*. NEW YORK BOSTON: Wellness Central.

Lynch, Gordon (2007). *The new spirituality; An introduction to progressive belief in the twenty-first century*. London: I. B. Tauris & Co Ltd.

Murphy, Joseph (2013). *Miracle Power for Infinite Riches*. www.bnpublishing.com.

Vitale, Joe (2008). *The Key: The Missing Secret for Attracting Anything You Want*. New Jersey: John Wiley & Sons, Inc. Hoboken.